



دکتر مارکار گریگوریان

دانشکده مهندسی عمران

بنده مارکار گریگوریان در سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ام در دبستان و دبیرستان کوشش تهران بود و بعداً به انگلیس، دانشگاه‌های منچستر و آکسفورد رفتم....

● به عنوان اولین سؤال لطفاً بیوگرافی مختصری از خودتان بفرمایید.

بنده مارکار گریگوریان در سال ۱۳۱۹ در تهران متولد شدم. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ام در دبستان و دبیرستان کوشش تهران بود و بعداً به انگلیس، دانشگاه‌های منچستر و آکسفورد رفتم. خدایم‌رز دکتر مجتهدی با قول معافیت از سربازی ما را همراه دکتر کورنی و دکتر اعلامی برای ایجاد دانشکده مکانیک به ایران آورد و البته موقعیت فوق‌العاده‌ای بود. آن زمان هیچ‌کس نمی‌خواست که بعد از تحصیلاتش در اروپا یا آمریکا بماند، همه می‌خواستیم برگردیم و تا آن‌جا که بتوانیم مثمر‌تر واقع شویم. با به وجود آمدن دانشگاه، این شانس خیلی خوبی برای ما بود تا بتوانیم به آن چیزهایی که معتقد بودیم برسیم. من از دانشکده‌ی مکانیک شروع کردم، بعد از دو سال بودن در دانشکده‌ی مکانیک هرچند این دانشکده فوق‌العاده با ارزش و در مملکت به وجودش نیاز بود ولی هم‌زمان با مکانیک، مسأله‌ی ساخت و ساز در ایران یک وضعی به وجود آورده بود که ما احساس

مصاحبه کننده:

مهندس علی اصغر اسکندر
بیاتی، مهندس محمد میرزایی

تاریخ مصاحبه:

۸۵/۳/۹



کمبود شدید مهندس و متخصص می‌کردیم و می‌دیدیم که ارزش‌های مملکت به صورت فراوانی برای مهندسی‌ن خارجی از مملکت خارج می‌شود، در حالی که واقعاً می‌شد مخارج و هزینه‌های کمتری به وجود آورد و در آن زمان فقط دانشگاه تهران و یک مقدار دانشگاه تبریز و پلی‌تکنیک بودند که مهندس عمران تربیت می‌کردند خوب بود ولی نمی‌توانستند به حد کافی متخصص در این رشته به وجود بیاورند و به خاطر همین ما دانشکده‌ی سازه را به وجود آوردیم که در مدت کوتاهی بتواند به نیازهای ساخت و ساز این مملکت پاسخ دهد؛ البته هم‌زمان با ایجاد دانشکده‌ی سازه (چون بسیار جوان بودیم و فکرهای بلندپروازانه داشتیم) فکر می‌کردیم که بتوانیم با جمع ۱۲، ۱۳ نفره‌مان یک دانشکده به وجود بیاوریم که هم‌تراز دانشکده‌های پیشرفته دنیا باشد و با فکر کوتاه‌خودمان این طور احساس می‌کردیم که اگر به قدر کافی مقاله علمی بنویسیم، دانش‌جویان ما به قدر کافی در دانشگاه‌های خارج پذیرش داشته باشند و ادامه تحصیل بدهند و مملکت را از نظر سازه‌های معرفی کنند و هم چنین آزمایشگاه‌های ما راه بیفتند به طوری که اصولاً از نظر آزمایشگاه کمبودی نداشته باشیم، می‌توانیم با دانشگاه‌های دیگر رقابت کنیم. هم‌زمان با آن ما تصمیم گرفتیم که اولین نشریه‌ی علمی دانشگاه را که اولین مدیرش هم بنده بودم شروع به نشر کنیم و به زبان فارسی بتوانیم مقاله‌ی علمی داشته باشیم. یکی از فکرهایی که آن موقع داشتیم این بود که زبان فارسی را که در آن زمان قادر نبود تکنولوژی‌های جدید را بپذیرد و به زبان فارسی ارایه بدهد، کاری کنیم که مقاله‌نویسی به زبان فارسی را ترویج بدهیم. خدا بیامرز مرحوم آقای دکتر محمد امین خیلی تشویق کردند که ما شروع به این کار بکنیم و گفتند که شما ناراحت نباشید؛ کسری زبان چیز مهمی نیست و شما کارتان را انجام بدهید، اگر نمی‌توانید لغت انتخاب کنید با جمله انتخاب کنید ولی این کار را شروع کنید. خوشبختانه آن نشریه‌ی علمی دو، سه بار منتشر شد و بعد من نمی‌دانم چه بلایی سرش آمد ولی موفق بود. خلاصه این‌که با تمام فعالیت ناقص خودمان توانستیم در مدت خیلی کمی (شاید در مدت ۱۰، ۱۲ سال) خودمان را به جایی برسانیم که دانشگاه‌های خارج، دانش‌جویان سازه‌ی این دانشگاه را و هم‌چنین برق را بدون سؤال بیچ‌کردن می‌پذیرفتند. هنوز هم که هنوز است دانش‌جویان دانشکده‌های برق و سازه‌ی این دانشگاه در همه جای دنیا بدون دردسر وارد دانشگاه‌های خارج می‌شوند؛ این واقعاً به آن نشان است که نسل‌های مختلفی که اداره‌ی این دانشکده‌ها را به عهده داشته‌اند به رسالت خودشان عمل کرده‌اند و هیچ شکی نیست که نسل‌های بعدی هم همین کار را خواهند کرد. شریف امروز یکی از دانشگاه‌های مهم دنیا است. زمانی که ما شروع کردیم دانشگاه خیلی کوچک بود، لایراتور عملاً نداشتیم، کامپیوتر خیلی کم وجود داشت. آن زمان یک کامپیوتر مرکزی بود که باید صف می‌بستیم ولی خدا را شکر الان هر دانشکده‌ای بروید ۶۰ تا کامپیوتر گذاشته‌اند. دانشکده‌ی عمران چندین آزمایشگاه بزرگ دارد. مقالاتی که می‌نویسند آن قدر زیاد است که خودشان فراموش کرده‌اند که از دانشکده‌های عمده‌ی دنیا شده‌اند و شکی نیست که این دانشگاه سهم خودش را در بازسازی ایران داشته است.



چون این دانشگاه آن موقع هم نشان می‌داد که همچین اثری روی مملکت خواهد داشت، انواع و اقسام محدودیت‌ها ایجاد می‌کردند که این دانشگاه آن چیزی نباشد که ایران را از نظر تربیت مهندس مستقل بکند. از دوره‌ی اول فارغ‌التحصیلان سازه که شاید ۳۰ نفر بودند، حدود ۱۸ نفرشان در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا پروفسورند و مقامات خیلی خیلی بالایی دارند. ۳، ۴ نفر از دانش‌جویان من، ریاست کل دفتر مهندسی شهرداری‌های نیویورک و لس‌آنجلس را دارند، خانم ایفا کاشفی و دیگران؛ این‌ها مقام‌های کمی نیستند. چند نفرشان مقام‌های بسیار بزرگ تحقیقاتی در انجمن‌های تحقیقاتی آمریکا دارند. اغلب اساتیدی که هم ردیف من هستند هر جای دنیا که بروند یک کاری انجام می‌دهند که باعث افتخار ایران است و من خیلی خیلی خوشحالم، بی‌نهایت به خودم و دوستانم می‌بالم. من آینده‌ی ایران را فوق‌العاده خوب و زیبا می‌بینم چون از بیرون دارم ایران را نگاه می‌کنم، تمام مشکلات را هم دیده‌ام، تمام محدودیت‌ها را هم دیده‌ام ولی این‌ها هیچ کدامشان چیزهای عمده‌ای نیستند، خیلی طبیعی هستند. بچه که متولد می‌شود پدر و مادر، بچه را قنطاق می‌کنند که خودش را به در و دیوار نزند و مجروح نکند تا این که روزی یک جوان تنومندی بشود و خودش یک قنطاق درست بکند. این قضیه درباره‌ی ایران هم صادق است و ما بچه‌های تنومند می‌بینیم. این برای من خیلی جالب است که چندین نسل از آن جوانان تنومند را می‌بینیم که در دانشکده فعال شده‌اند و با چه علاقه‌ای دارند کارهای دفتری‌شان را رسیدگی می‌کنند در دلم گفتم بابا آفرین، بچه‌ها باید شکرگزار باشند، هموطنانمان باید شکرگزار باشند چون هموطنان ما همه خارج نرفته‌اند و مملکت‌های دیگر را ندیده‌اند، خوشی زده زیر دلشان بیش از حد دارند، بیش از حد می‌خواهند، حقشان است انسان همیشه بهتر و بهتری می‌خواهد ولی باید توجه داشت که چه قیمتی را باید بپردازند که آن بهتر را داشته باشند. ما الآن آن بهتر را داریم، مسأله حفظش است، البته من با بچه‌ها این صحبت‌ها را نکردم. الآن دانشگاه‌های آمریکا و اروپا رو به قهقرا هستند؛ بیشتر مقصودم دانشکده‌های فنیشان است مثل فنون بیسیک، فنون اساسی، برق، مکانیک، سازه، عمران و متالورژی. کسی نمی‌رود مهندسی راه بخواند و یکی از دلایل این است که مثلاً فرانسه همه‌اش ساخته شده است، انگلیس همه‌اش ساخته شده است، ایتالیا و آلمان ساخته شده است. جوان برود چه چیز بخواند تا این که کجا چه کاری بکند. ولی ایران یک روز ممکن است به ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت برسد و آن قدر جای ساخت و ساز دارد، آن قدر کار دارد؛ ایران امروز را من نمی‌گویم، ایران سال‌های آینده را می‌گویم. خیلی‌ها چشمشان به ایران و این پیشرفت‌ها است شوخی نیست، کار شده است، فداکاری شده است، محدودیت زیاد بوده، کسانی در جایی یک چیزی را فدا کرده‌اند که یک کسانی در جایی دیگر به موفقیت‌هایی برسند. این سری بچه‌های جوان ما که بچه‌های فوق‌العاده خوبی هستند، نمی‌دانند، فراموش کرده‌اند با چه قیمتی این قضایا پیش آمده است به این آسانی نبوده و من آینده را خیلی خوب می‌بینم.



● آقای دکتر به تأسیس دانشکده‌ی سازه اشاره‌ای کردید؛ اگر خاطره و صحبتی از همکاری که آن موقع در دانشکده کمک می‌کردند و امکانات اولیه که در بدو تأسیس بود، دارید بفرمایید.

از گروه اولی که دانشکده را تأسیس کردند بعضی اسامی خاطرم مانده: (شما کمکم کنید، من دوست دارم اسامی را بنویسد) دکتر بیژن اعلامی، دکتر محمد امین، دکتر مهرداد مهرآئین، دکتر مهران لشکری، مهندس باریس پطروسیان،



دکتر مصطفی طوسی، دکتر سیامک یغمایی، مهندس کامبیز پایبار، آقای مهندس ایرج ترابلی، آقای دکتر رازنهان و دکتر جواد مجتهدی که جوان فوق‌العاده با ارزش و دانشمندی بود. چون تحصیل کرده‌ی خارج بودیم و یک مقداری هم بی‌تجربه بودیم، فکر می‌کردیم که همه کار از دستمان برمی‌آید؛ یکی از کارهای خیلی جالبی که اتفاق افتاد تأسیس شرکت ایرتیک توسط دکتر محمد امین و به

سرپرستی دکتر داود تاج اردبیلی از دوستان خیلی نزدیک من بود و این‌ها باز هم با آن تر جوانی، پاک‌بودن و بی‌تجربگی، زدند به سیم آخر و اولین ذوب‌آهن گازی دنیا را در مبارکه‌ی اصفهان ساختند که هنوز هم که هنوز است کار می‌کند. من خوب یادم هست که متخصص آمریکایی آمد، نشست مسخره‌مان کرد و من با لگد بیرونش انداختم؛ گفتیم ممکن است سرگرد آمریکایی بیاید ایران و با سیلی بزند زیرگوش سرهنگ ایرانی، ولی من سرهنگ نیستم، تو هم آن نیستی و من تو را بیرون می‌کنم. ذوب‌آهن هنوز هم کار می‌کند که ۹۰٪ آن به دست متخصصین تحصیل کرده‌ی دانشگاه شریف انجام شده است؛ هنوز هم که هنوز است من فکر می‌کنم شرکت ایرتیک بیشتر کارمندان بچه‌های شریف هستند.

به قول معروف دانشکده‌ی سازه که می‌خواست درست بشود جا نداشتند؛ یعنی جایی که الان شما می‌بینید یک طبقه بود، یک طبقه رویش ساختند آن هم با دکتر گریگوریان که خودش رئیس دانشکده بود و بالای داربست می‌رفت!

ساختمان ما دو طبقه بود، می‌خواستیم هر کاری کرده باشیم که تحت تأثیر برق نباشیم. در فوتبال برق اول بود، بسکتبالش بهتر بود و هر کاری می‌کردیم باز از برق عقب می‌ماندیم. گفتیم یک کاری کنیم که لااقل دانشکده‌ی ما قشنگ‌تر باشد. آمدیم به زور کتک، پنجره‌ها را آبی رنگ کردیم و از این کرکره‌ها آویزان کردیم؛ آن موقع دانشکده‌ی ما تنها دانشکده‌ی بود که کرکره داشت و اسمش را گذاشتند بوتیک سازه. جای قشنگ و خوبی بود به خصوص که بهداری دانشگاه زیر سازه بود. یک فضای خوبی داشتیم، من خیلی راضی بودم. یک حالت‌های انسانی و دوستانه وجود داشت که هیچ جای دنیا من این را ندیدم چون سن و سال ما با شاگردانمان زیاد فرق نمی‌کرد! مثلاً من امتحان می‌گذاشتم و آقایان را آزاد. سؤال‌ها



را به آن‌ها می‌دادم، می‌گفتم بچه‌ها من می‌روم کاراته می‌زنم و برمی‌گردم، می‌رفتم سالن ورزش با لباس کاراته ورزش می‌کردم، بعد با همان لباس کاراته می‌آمدم ورقه‌هایشان را می‌گرفتم، بچه‌ها نه مسخره‌ام می‌کردند و نه می‌خندیدند، تقلب هم نمی‌کردند.

● مطمئن هستی آقای دکتر؟

آره من مطمئنم، مطمئنم، می‌دانید چرا؟ چون همه‌ی آن‌ها امروز مقاطعه‌کارند و به کارشان مسلطند. به نظرم این خیلی مهم است چون من با جمهوری‌های شوروی کار می‌کنم. آن‌ها خیلی مهندس دارند ولی هیچ کدامشان به کارشان تسلط ندارند. تقلب چیز مهمی نیست! ای کاش آن‌ها تقلب نکنند!! ولی تقلب نمی‌کنند؛ سر کلاس نمی‌روند و با رشوه دیپلم می‌گیرند!! ۲۰ سال دیگر هیچ کدام از این ممالک (که من صحبتش را می‌کنم) پزشک نخواهند داشت، شش سال دانشکده‌ی پزشکی‌اش را نمی‌رود درسش را بخواند. من خیلی مطالعه می‌کنم، سوراخ دماغ را از سوراخ گوش تشخیص نمی‌دهد! مهندسش مدرک دارد؛ تکه کاغذ دارد، محتوایش را ندارد. ای کاش تقلب می‌کردند! چون تقلب کردن هنر می‌خواهد، لاقال باید تشخیص بدهی که تقلب نوشته شده به آن مسأله می‌خورد. آن‌ها این تشخیص را نمی‌دهند و این یکی از چیزهایی است که شوروی را داغان کرد. شوروی هنوز هم که هنوز است نمی‌تواند اتومبیل درست کند، هنوز که هنوز است کمباین و آلات کشاورزی نمی‌تواند تولید کند. چه پس بود؟ کجا رفت؟ آن روسیه‌ی عظیم بود، شوروی عظیم کجاست؟ اگر نیست بنابراین یک مقدار زیادش تبلیغات بوده و این از نظر من خیلی سؤال است چون سنی از من گذشته و مقایسه می‌کنم و می‌بینم؛ آن چیزی را هم که می‌بینم بازگو می‌کنم، میل شخصی خودم را که نمی‌گویم، می‌بینم این جور می‌اند. حقیقت این است که ما الآن در ایران ۲۰ جور ماشین تولید می‌کنیم، ۱۲ جور اتو برقی، تلویزیون، کفش، هر جور که بگویید، من چرا آمده‌ام ایران؟ گز بخورم؟! من در ارمنستان خانه‌سازی می‌کنم، این آقایان کمکم می‌کنند این‌جا جنس بخورم.

● مصالح را از این‌جا می‌برید؟

مصالح را این‌جا می‌خرم تا ببرم آن‌جا نصب کنم. امکان دارد کارگر هم از این‌جا ببرم. تازه شنیدم که ایران به جز این که خودش تولید می‌کند، حالا مد شده اسپانیایی‌اش را هم وارد می‌کنند. خب چطور شده که ایران امروز به شوروی سابق جنس می‌فروشد؟ پس یکی پیشرفت داشته و یکی پس‌رفت. حالا چه بخواهد از این رژیم خوشتان بیاید و یا می‌خواهد خوشتان نیاید، حقیقت این است. من فردا می‌روم بندرعباس، یک سازه‌هایی به دست ایران طراحی شده که به دست ایرانی ساخته می‌شود و برای استفاده‌ی ایرانی می‌باشد. یک شاهی از این پول‌ها خارج نرفته است. اگر دوران قدیم بود



چندین صد میلیون دلار می‌رفت انگلیس، فرانسه یا آلمان و خلاصه یک جایی می‌رفت. من می‌خواهم با چشم خودم ببینم و عکسش را بگیرم، برم نشان بدهم.

● آقای دکتر اشاره‌ای به جایگاه دانشگاه، ایران و پیشرفت علمی‌اش داشتید. این را می‌خواهم باز تر بگوئید، با توجه به این که از دور در جریان تأسیس دانشگاه بودید و الآن هم خروجی‌های دانشگاه و فارغ‌التحصیلان را می‌بینید؛ در واقع آن بیانی که در سخنانتان کردید را می‌خواهیم این جا واضح تر بفرمایید. چه می‌بینید؟

اصولاً پیشرفت و تکامل یک مملکتی را در هر برهه نمی‌شود با یک مقیاس اندازه گرفت، آدم باید تمامی این چیزها را با هم به صورت زنجیروار نگاه بکند. در هیچ کدام یک عامل خاص نمی‌تواند باعث پیشرفت یا پس‌رفت مملکت بشود؛ یک سری قیود، یک سری آمار و یک سری برنامه‌ها باید باشند تا در آنجا پیشرفت حاصل بشود. در مملکت یا اجتماعی که اعتشاش، ناامنی و بی‌ثباتی وجود داشته باشد هر چقدر هم آقایان دانشمند و ثروتمند باشند، آن پیشرفت نمی‌تواند حاصل شود، امکان ندارد. پس در وهله‌ی اول در هر جامعه‌ای و در هر خانواده‌ای باید آرامش و ایمنی وجود داشته باشد؛ ثروت خالی هم کافی نیست، نفت به هیچ وجه کافی نیست. کشورهایی چون مکزیک نفت زیاد دارند؛ عربستان سعودی بی‌نهایت نفت دارد ولی چند تا دانشگاه دارند؟ چند تا آدم تحصیل کرده دارند؟ در ایران تعداد خانم‌هایی که دانشگاه می‌روند و فارغ‌التحصیل می‌شوند بیشتر از خانم‌هایی است که در آمریکا می‌روند تحصیل می‌کنند و فارغ‌التحصیل می‌شوند. این ممکن است از نظر من یک جمله باشد ولی جمله‌ی منی که مهندس هستم اثر خیلی مهم‌تری دارد. همه‌ی خانم‌ها یک روزی از دواج خواهند کرد، یک روزی مادر خواهند شد، یک روزی تشکیل خانواده خواهند داد، این‌ها بچه‌دار می‌شوند. مادر بنده تحصیلات خیلی کمی داشت ولی همیشه می‌خواست که بجاهش به جایی برسد؛ نسل بعدی یک خرده بیشتر. حالا این همه خانم‌هایی که تحصیلات دانشگاهی پیدا خواهند کرد مسلم است که میل‌شان این خواهد بود که بچه‌هایشان بیشتر تحصیل کرده باشند. یعنی این موجی که در ایران برای تحصیلات به وجود آمده، خیلی ساده نیست، ادامه خواهد داشت و من ایران را خیلی پیشرفته‌تر و ارجح‌تر از حالا می‌دانم. ممالک هم‌جوار را باز نگاه بکنید؛ در پاکستان خانم‌هایشان دانشگاه نمی‌روند پس خیلی فرق می‌کند. من آینده‌ی فوق‌العاده درخشانی را فقط در این زمینه می‌بینم. چه عاملی باعث شد که خانم‌ها بروند دانشگاه؟ حتماً یک عاملی بوده است. در وهله‌ی اول آرامش، ایمنی و تشویق به تحصیل، خیلی خیلی مهم است. بعضی از کشورهای همسایه‌مان هم ادای این کار را در می‌آورند ولی آن‌ها بیشتر به صورت تظاهر به تحصیل است و فیلم‌برداری برای ممالک خارجی است تا واقعیت. یادم می‌آید زمانی که من دانش‌جو و یا حتی استاد دانشگاه



بودم، روبروی دانشگاه تهران دو تا کتابفروشی بود یکی دهخدا و یکی یک اسم دیگر که خیلی هم محبوب همه بودند، امروز که آن خیابان را طی می‌کنید همه‌اش کتابفروشی است، چه عاملی باعث شد یک مرتبه این ملت شروع کردند به کتابخوانی و متوجه اهمیت آن شدند. بنابراین یک اتفاقاتی افتاد بدون این که بخواهم مستقیم به آن اشاره کرده باشم، یک تحول فکری به وجود آمد؛ در این مملکت تحول فکری دو چیز را باعث شد، یکی بی بند و باری را تا اندازه‌ای مقید کرد و از طرف دیگر تشویق کرد که ما پیشرفت داشته باشیم، همیشه من با مقایسه صحبت می‌کنم. ممالک همسایه‌مان به خصوص شمال ایران را که ببینید، هر چند آن‌ها جزو خانواده‌ی بزرگ شوروی بودند ولی بعد از این که بابابزرگ فوت کرد، این‌ها همه تیم شدند!! در ۱۵ سال گذشته که آقایان مستقل شدند یک کتاب در تمام قفقاز منتشر نشده است، یک کتاب فنی منتشر نشده است، یک کتاب علمی و پزشکی منتشر نشده و این یک داستان بسیار غم‌انگیزی است. در صورتی که در ایران هر کسی هر جای دنیا به هر زبانی حتی عطسه می‌کند، این‌جا ترجمه می‌شود. چطور می‌شود که عده‌ای، یک راهی را انتخاب می‌کنند و یک عده هم راه دیگری را. البته دو سه نسل این‌جا عوض شده و موجی که من می‌بینم راه پیشرفت را انتخاب کرده و آن موجی که آن‌ها انتخاب کرده‌اند من نمی‌خواهم حتی در موردش فکر کرده باشم. ایران به نظر من در مسیر صحیحی قرار گرفته است؛ شما هیچ‌وقت سه مطلب را فراموش نکنید. درست بعد از انقلاب ایران (مثل همه انقلاب‌ها)، شروع کردند چمدان را سفت کردند و قنداق را سفت کردند. شما به یاد بیاورید که امام خمینی گفتند اسلام فرزند می‌خواهد، ولی من فکر می‌کنم که منظورشان ایران بود. اگر جمعیت امروز ایران، نرخ رشدش همانی می‌بود که در سابق داشتیم، می‌شد مثلاً ۲۸ یا ۳۲ میلیون نفر؛ از بین بردن مملکت ۳۲ میلیون نفری خیلی راحت‌تر است تا مملکت ۷۰ میلیونی، کما این که سر عراق این بلا را آوردند، سر یوگسلاوی این بلا را آوردند. من نمی‌خواهم به این نکته زیاد اشاره کرده باشم؛ شما فرض کنید که انقلاب و جمهوری اسلامی به وجود نمی‌آمد چه اتفاقی می‌توانست بیفتد؟ خیلی ساده است؛ اعلی‌حضرت فوت می‌کردند، گور به گور می‌شدند، یک جایی می‌رفتند و حزب توده موفق می‌شد کشور را دست بگیرد (چون در ارتش و همه جا بودند و مثل همه جای دنیا توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها، متشکل‌تر هستند ولی برنامه ندارند). بعد از این که موفق می‌شدند چکار می‌کردند؟ بعد از این که شاه می‌مرد، مجبور بودند مطابق برنامه‌ای که دارند به اتحاد جماهیر شوروی بپیوندند؛ آن موقع هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد که خود شوروی یک روزی درب و داغان می‌شود. بعد چه می‌شد؟ یک عده هم به جمهوری ایران می‌پیوستند و آمریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و بقیه هم طبق نقشه‌ی قبلی از جنوب وارد می‌شدند و همان برنامه‌ای را که چندین بار سعی کرده بودند که ایران را بین خودشان تجزیه کنند، به اجرا می‌گذاشتند. خیلی ساده است؛ برنامه‌ای است که همیشه در سر داشتند، آن موقع داشتند، حالا هم دارند و در آینده هم خواهند داشت. خب اگر انقلاب و جمهوری اسلامی اتفاق نمی‌افتاد (حالا جمهوری اسلامی



شاید بهترین رژیم دنیا نباشد ولی تمامیت ارضی ایران را حفظ کرد، هیچ دار و دسته‌ی دیگری، هیچ فلسفه‌ی دیگری و هیچ برنامه‌ی دیگری نمی‌توانست جلوی تجزیه‌ی ایران را بگیرد به جز یک عقیده و فکر که فکر جدید کمونیست‌ها بود. در مقابل عقیده نمی‌توانید با سلاح بجنگید، عقیده را با عقیده می‌جنگند و همیشه هم عقیده‌ی قوی‌تر پیروز می‌شود؛ حالا هر کسی هر چیزی می‌خواهد بگوید، مهم این است که ایران امروز یکپارچه است نه تنها یکپارچه است که به نظر من ایران قوی‌تر هم خواهد شد چون در مقابلش چیز دیگری وجود ندارد. ممالک دیگر در اروپا چپ و راست تجزیه می‌شوند. ما امروز صحبتش را می‌کردیم یک مملکت کوچک اروپایی به اندازه‌ی پرتقال دارد مستقل می‌شود، اسمش را نمی‌دانم چه هست ولی خیلی کوچک است، آخرش چه؟ مونته‌نگرو یعنی کوه سیاه؛ عین این است که بگویند از ایران بلوچستان مستقل می‌شود، یا آذربایجان مستقل می‌شود، یا کردستان مستقل؛ این برنامه‌ها هست ولی مال ما نیست، مال کسانی است که می‌خواهند از منابع طبیعی مملکت استفاده کنند و دوست ندارند ببینند یک جای دیگر تربیت می‌شود. حالا جزء آحادی که این تربیت را به وجود آوردند یکی هم این دانشگاه است، این دانشگاه بی‌نهایت مهم است. نگاه کنید الان در جمهوری اسلامی چند نفر فارغ‌التحصیل این دانشگاه هستند؟ خیلی زیاد، این در جواب سؤال شما که ایران را چطور می‌بینید؟ آدم نمی‌تواند مسائل علمی و فنی روزگار را از مسائل سیاسی، اجتماعی، مملکتش جدا نگاه کند یکی‌اند، دو تا نمی‌توانند باشند و آن‌هایی که می‌گویند آقا تو به کار علمی‌ات برس، تو به کار اجتماعی‌ات برس، فکر مسائل سیاسی نباش، تاریخ را انکار می‌کنند و من چون چهلمین سال است، از گذشته تاریخ را بازگو می‌کنم. یک مورخ دیگر هم بغل دست من نشسته و امیدوارم که صحبت‌های من را تأیید کند.

مهندس بیاتی: همین طور است که شما فرمودید.

● **آقای دکتر دانشگاه شریف را شما این جوری توصیف کردید؛ رمز موفقیت و پیشرفت و بنیان‌گذاری‌اش را در سطح بین‌المللی و داخلی بگویید؛ به نظر شما چه عواملی از ابتدا باعث شده که دانشگاه این طوری شروع بشود و خوب هم ادامه بدهد؟**

ببینید رمزی در کار نیست، رمز در جوانی دانشگاه بود، جوانی آدم‌هایی که هنوز دنیا را نشناخته بودند، هنوز خوب و بد را نمی‌دانستند، نمی‌توانستند بد باشند؛ همه‌شان ۲۶، ۲۷ ساله بودند، تمام زندگی را تحصیل کرده بودند، جوانی که می‌رود اروپا تحصیل می‌کند، تمام عمرش را وقف درس می‌کند که دکترایش را بگیرد و برگردد. این جوان نمی‌تواند بد باشد چون منحرف نشده و موقعی که برگشته، در سن و سالی برگشته که برای خودش مردی شده است، جوانی شده که می‌خواهد تشکیل خانواده بدهد، بچه می‌خواهد و می‌خواهد خانواده‌ی خودش را خوب بار بیاورد، مجبور است خوب کار کند و اگر



مارکار گریگوریان

به تحصیلات خودش ایمان دارد، همان را به نسل بعد منتقل می‌کند. خب این می‌شود گروه اولی که معلم می‌شوند؛ این‌ها تعدادشان خیلی کم است، این معلمین به چه کسانی تدریس می‌کنند؟ در این دانشگاه مثل اغلب دانشگاه‌های ایران بهترین‌ها را انتخاب می‌کردند. خود دانش‌جویان فوق‌العاده بودند. امروز یکی از آقایان اساتید به شوخی می‌گفت: درس‌هایی که در لیسانس به بچه‌ها تدریس می‌کردم، در دانشگاه‌های آن زمان در حد فوق‌لیسانس و دکتری بود؛ او می‌گفت ما خودمان تعجب می‌کردیم از این بچه‌ها (مثلاً یکی از شهرستانی آمده با لهجه‌ی غلیظ که نمی‌فهمم اصلاً به چه زبانی صحبت می‌کند! بالاخره آشنی بود از تمام ایران) همه فوق‌العاده باهوش بودند. ما آن موقع کتاب‌های فرنگی را می‌گرفتیم و کپی می‌کردیم، تکثیر می‌کردیم، جلد می‌کردیم و می‌دادیم دست بچه‌ها، این بچه‌ای که مثلاً از مشهد آمده، از تبریز آمده، از اصفهان آمده که حتی زبان فارسی عادی برایش مشکل بود به انگلیسی فیزیک می‌خواند، ریاضی می‌خواند، سازه می‌خواند، دینامیک می‌خواند. ما خیلی کم جزوه می‌نوشتیم، هر چند جزوه هم می‌نوشتیم ولی خود بچه‌ها فوق‌العاده بودند اگر بچه‌ها فوق‌العاده نبودند امروز نصف آن‌ها استاد دانشگاه نمی‌بودند نه در ایران و نه در هیچ جای دنیا. این‌ها استادند؛ هر جای دنیا بروند کارهای با ارزش انجام می‌دهند، در ایران همه‌شان وکیل و وزیرند. پس این بچه‌ها یک چیزهایی داشتند؛ ممکن است که دو تایشان در دستگاه و دولت فامیل بالاتر داشتند نه که همه‌شان. پس هم شاگردها خوب بودند و هم اساتید، پس ایران این بنیه را دارد که صدها هزار، ده‌ها هزار جوان خیلی باهوش تحویل این دانشگاه



دکتر گریگوریان به همراه اساتید هم‌دوره‌ای خود در سال ۱۳۴۵ (ردیف جلو نفر سوم از سمت چپ)



بدهد که این که همچین مدلی هم در ایران اجرا شد. اگر امکاناتی که این دانشگاه داشت، دانشگاه آزاد نیز می‌داشت، آن‌ها هم دست کمی نمی‌داشتند. دانشگاه تهران، دانشگاه پلی‌تکنیک و سایرین هم دست کمی ندارند. این ملت باهوشند و اصولاً از این حالت است که می‌شود کار کشید، می‌بینید دیگر.

● آقای دکتر من چیزی را اضافه کنم چون اولین دوره‌ی دانشگاه بودم، می‌دیدم بچه‌ها علاقه‌ی وافری به هیأت علمی دانشگاه داشتند. این خیلی مطلب مهمی بود علاوه بر باهوشی بچه‌ها، علاوه بر خوب بودن استادها، یک رابطه‌ی تنگاتنگی بین استاد و دانش‌جو بود که آن روزها در دانشکده‌ی فنی تهران من چنین چیزی ندیدم (دلیلش هم این است که برادر من آن‌جا بود) جاهای دیگری را سراغ نداشتم. ارتباطات خیلی تنگاتنگ بود؛ ارتباطات عاطفی بود که کلاس را ول می‌کردید و می‌رفتید و تقلب اصلاً نبود. دو تا امتحان یکی طراحی پلاستیک سازه‌ها، یکی هم مثل این که سازه‌های فضایی بود که با شما داشتیم؛ در اینچنین درسی با شما، آن موقع هیچ‌گونه تقلبی نبود. چون اصلاً نیازی نبود، بچه‌ها دوستانه این درس‌ها را یاد می‌گرفتند و علاقه‌ی وافری به یادگیری داشتند؛ این مطلب خیلی خیلی مهم بود یعنی همه دوست داشتند یاد بگیرند.

من تجربه‌ی زیادی از دانشگاه‌های مختلف دنیا دارم، خیلی جاها تدریس کردم، خیلی کم هستند دانشگاه‌هایی که من نبودم و یا تدریس نکردم. آن حالتی که سال‌های اول در دانشکده‌های مکانیک، برق و به خصوص سازه وجود داشت به نظر من تا اندازه‌ای حتی غیرعادی بود و چیزی را که مهندس بیاتی به عنوان علاقه می‌گویند، من می‌گویم ایمان آن دانش‌جو به استادش. می‌دانست دکتر اعلامی که تدریس می‌کند، دکتر اعلامی واقعاً مسلط به علم خودش هست؛ دکتر اعلامی هم می‌دانست و یا من هم می‌دانستم آن شاگردی که من با او سروکار دارم نخبه است و با نخبه‌های ایران نمی‌شود شوخی کرد. آمده تحصیل کند و تو آمده‌ای به او یاد بدهی و به خاطر این امر ناخودآگاه استاندارد دانشگاه خیلی بالا بود و اصولاً نمره‌هایی که می‌گرفتند ۱ تا ۲۰ بود؛ معدل فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی برق ۱۲ بود، آن که ۱۲/۱ می‌گرفت علامه‌ی دهر بود و خیلی بالا بود. بعد می‌گفتند دانشگاه‌تان آقا ۱۸ داشت؟ یا معدل ۱۲ است!! حتی موقعی که این‌ها را می‌خواستیم به آمار آمریکایی یا اروپایی تبدیل کنیم که هرچه بالاتر تحصیل بشود، شاگرد اول برق ایران معدلش ۱۲ بود و ۱۲ برایش زشت بود. آمدم شورای دانشگاه تشکیل دادیم، گفتیم بیایید این را تبدیل کنید به ABCD که بچه‌ها در خارج مسأله نداشتند باشند چون واقعاً ۱۲ از ۲۰ ما، نمی‌دانم ۵ آن‌ها بود، یا D-C آن‌ها، خیلی جالب بود، سطح بسیار بسیار بالا بود. درس‌هایی که می‌دادیم، بچه‌ها نه تنها آن‌ها را می‌گرفتند بلکه در موردشان اظهارنظر هم می‌کردند، اظهارنظر



در سطح بالا. یک سال پیش بود که بچه‌های فارغ‌التحصیل دوره‌ی اول دانشگاه رشته‌ی مکانیک ما را دعوت کردند یک جایی. ردیف به ردیف نشستیم. هر کس از کاری که می‌کرد می‌گفت؛ یکی می‌گفت: من بلبرینگ‌سازم، دیگری می‌گفت من دکل می‌سازم، یا فلان برق را درست می‌کنم و من فلان می‌کنم؛ من مانده بودم که این بابا خودش به تنهایی رفته مطالعه کرده و این کارها را کرده و خلاصه در این شرایط مشکل، یک جایی را گرفته و ساخته، حالا جاده‌ی کرج یا هر جایی آن واحد را ساخته که ساختن آن واحد بی‌نهایت مشکل است. این واحدها با هم جمع می‌شوند، قطره قطره جمع شود وانگهی دریا شود تا بشود ایران قوی. من این را می‌سازم، تو این را بساز. من موقعی که از دفتر تجارتي همکاری‌های ایران و ارمنستان سؤال می‌کردم که مثلاً فلان کاشی را از کجا بخرم، گفت: آقا جان این دفترچه را بردار و انتخاب کن، من نمی‌توانم به تو بگویم، آن قدر زیاد است که من نمی‌توانم بگویم!! دفترچه را باز کردم، قسمت اول نوشته بود آیت‌های ممنوع‌الورود، ۳۰۰۰ آیت ممنوع‌الورود؛ از این قلم گرفته تا جوراب مردانه، یعنی از این‌ها حمایت می‌شد از این صنایع، مگر کم است؟ اگر تو سه هزار قلم داری لاقلاً سه هزار کارخانه داری، سه هزار کارخانه داری یعنی سه میلیون کارگر داری. گفتیم که خیلی مشکل است تا آدم پیشرفت یک مملکت را با یک چیز در نظر بگیرد خیلی، خیلی زیاد.

● آقای دکتر اگر مایل هستید یک سابقه‌ای از فعالیت‌های غیر آکادمیک و غیر علمیتان بگویید، به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در دوران دانشگاه اشاره‌ای بفرمایید.

من به سیاست علاقه دارم نه به عنوان یک علم بلکه تاریخ جاری چیزهایی که در دنیا اتفاق می‌افتد و سعی می‌کنم این‌ها را از نقطه نظر مهندسی خودم تجزیه و تحلیل بکنم و با اتکاء به تاریخ ببینم پشت‌بندش چه خواهد آمد و اغلب تماً نزدیک به این قضایاست، با منطق نمی‌شود در افتاد، با عدد نمی‌شود در افتاد، با حقایق نمی‌شود در افتاد. چیزی که مهندسین با آن سر و کار دارند، کاربرد علمی حقایق است و اگر آدم با این دلیل و منطق به دنیا نگاه کند احتمال خطایش خیلی کم‌تر است. یکی از مسائلی که به آدم کمک می‌کند تا به سلامت فکر برسد ورزش است. سلامت بدنش، سلامت فکری است و من راه ورزش را انتخاب کردم، راه کاراته را انتخاب کردم نه به عنوان ورزش بلکه راه زندگی و از آن موقع به خیلی چیزها پی بردم. در تمام دنیا، صحبت از سلامت روان، جسم و فکر می‌شود و خیلی کم تعریف می‌کنند که روان یعنی چه؟ خیلی کم تعریف می‌کنند که فکر یعنی چه؟ اساتید کاراته این را دو سه بار تکرار می‌کنند، خب من دوست دارم عمیق‌تر وارد این قضایا بشوم چون در خودم کمی این تجربه را می‌بینم که چه شکلی ممکن است یک چنین فعالیتی به همچنان نتیجه‌ای برسد، من به ورزش خیلی علاقه دارم. برایم سؤال پیش آمد که ورزش اصولاً یعنی چه؟ معنی‌اش چیست؟ آیا چیز سودمندی است؟ آیا چیز بیخود و عبثی است؟ اصلاً تعریفش چیست؟ بنا به تعریف من ورزش چیز ابلهانه‌ای است یعنی آن فرم که ما



مارکار گریکوریان

به آن نگاه می‌کنیم خیلی ابلهانه می‌شود!! چرا؟ چون اگر ما خودمان را مصرف‌کننده انرژی بینداریم، ما غذا می‌خوریم که یک زندگی نرمال داشته باشیم یعنی خلاق باشیم و یک سری کار را انجام بدهیم ولی بیش از حد انرژی جذب می‌کنیم و بعد می‌رویم تا آن انرژی را بسوزانیم پس کار ابلهانه‌ای است!! چیزی نیست که خداوند آن را در ما design کرده باشد. در طبیعت سوخت و سوز بیخودی وجود ندارد. یک شیر یا پلنگ همان قدر شکار می‌کند که می‌خورد، اگر نیاز نداشته باشد هیچ وقت نمی‌رود تمرین دو میدانی یا کاراته بکند ولی ما انسان‌ها تنها موجوداتی هستیم که برای بقاء به ورزشگاه می‌رویم، بقیه از میکروب گرفته تا مگس برای ادامه بقاء می‌روند شکار، ما نمی‌رویم شکار و شکار نکردن یک مقدار مسائل برای ما تولید می‌کند مثل فشارخون، عینک‌زدن و بقیه این‌ها که منشاء همه‌ی این‌ها حرکت نکردن و کار نکردن است. فیل سوار اتومبیل نمی‌شود برود سر کارش، من سوار اتومبیل می‌شوم یعنی انرژی را گرفتم، کیف هم بردم ولی به جای این که انرژی‌ام را از A به B برسانم و کالری بسوزانم، بنزین بسوزانم، دودش هم رفته دماغم؛ بعد هم که وجدانم ناراحت است می‌روم می‌دوم که اگر این کار را بکنم کار عبثی است، کار ابلهانه‌ای است. بعد می‌آییم یک سری کارهای دیگر می‌کنیم و اسم آن را می‌گذاریم بازی فوتبال، که سؤال پیش می‌آید، بازی فوتبال چه منفعتی برای من دارد؟ چه نفعی برای انسانیت دارد؟ من می‌توانم ثابت کنم که خیلی از بازی‌ها ورزش نیست. یک ورزش است مثل هاکی روی یخ که انسان‌ها یک چوب‌دستی خیلی عجیب و غریب دستشان می‌گیرند، دو تا تیغه را می‌کنند زیر پایشان و روی یخ سر می‌خورند، یک تکه چوبی هست به او می‌گویند سعی کن این را وارد دروازه‌ی حریف نمایی! آن وقت این کار آن قدر غیرانسانی نیست، هر ۳۰، ۴۰ ثانیه‌ای در این آدم‌ها آن قدر استرس، تپش و فشار به وجود می‌آورد که منطقتش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند با بازیکن حریف یک برخورد عقلانی و منطقی داشته باشد؛ با چوبش آن یکی را می‌زند و همه کس هم می‌دانند آن موقعی که همدیگر را می‌زنند یعنی منطق تمام شد و توحش جایش را گرفت و اجازه می‌دهند که ۳۰ ثانیه همدیگر را بزنند، پس یک فعالیت زاید است؛ ممکن است عضلات هم خیلی قوی شده باشد ولی عبث است، زاید است و به درد نمی‌خورد. حالا اگر شما تمام ورزش‌ها از آن بالا تا این پایین را رده‌بندی کنید می‌بینید که یک مقدار از این‌ها اصولاً نافع نیستند. با انجام تمام فعالیت‌هایی که به آن‌ها بگوییم ورزش چندین مقصود داریم یکی توانایی عضلانی که عضلاتمان قوی باشد، دوم این که سیستم تنفسی‌ات آن قدر سالم باشد که بتوانی کارهای معمولت را انجام بدهی، سوم اتصالات بالای بدنت باید آن قدر چرخش و دوران داشته باشند که کارهایت را بتوانی بدون تنش اضافی انجام بدهی؛ مثلاً می‌گوییم تو آرتروز گرفته‌ای، از همه مهم‌تر آن که فعالیت‌های شما باید آن قدر تنش شما را تخلیه بکند که بتوانی به کارهای روزانه‌ات برسی. برای من همیشه سؤال پیش می‌آید که پس از مسابقه‌ی فوتبال، فوتبالیست‌ها به بکس می‌پردازند، ولی بکسرها بعد از بازی بکس فوتبال بازی نمی‌کنند و این یکی دیگر از مسائل مورد علاقه زندگی من است که این فعالیت‌ها را رده‌بندی می‌کنم و منافعشان را می‌نویسم این که کدامشان به چه دردی می‌خورد.